



این بحث چهارشنبه‌ها به جای بحث اصول عملیه ارائه می‌شود.

شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ اجتهاد و تقلید ▶
تقریر اجتهاد و تقلید (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/اجتهاد-و-تقلید/2019-02-21-02-54-42) ▶ مقام اول: اجتهاد در لغت و اصطلاح

مقام اول: اجتهاد در لغت و اصطلاح

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

اجتهاد و تقلید

در مبحث اجتهاد و تقلید مقامات ده گانه از بحث وجود دارد

مقام اول: اجتهاد در لغت و اصطلاح

در این مقام به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی اجتهاد می‌پردازیم:

معنای لغوی: تحمل المشقة

چند معنای لغوی برای اجتهاد ذکر شده است:

معنای اول: صاحب کفایه، صاحب قوانین و صاحب معالم می‌گویند اجتهاد در لغت تحمل الجهد و هو المشقة.

معنای دوم: در موسوعه فقه اسلامی که تحت اشراف الأزرهر مصر چاپ شده می‌گویند اجتهاد در لغت تحمل الجهد است.

معنای سوم: بعضی آن را بذل الوسع للقيام بعملٍ ما، کوشش در راه یک عمل را اجتهاد میدانند. جرجانی در تعریفات و مرحوم شهید صدر در بعض کتبشان اجتهاد را مأخوذ از جهد به معنای بذل الوسع می‌دانند.

به نظر ما معنای لغوی اجتهاد همان معنای اول و مشتق از جهد به معنای مشقت است.

برای توضیح مطلب ابتدا مقدمه صر فی بیان می‌کنیم:

مقدمه صر فی: معانی باب افتعال

عالمان تصریف با استقراء می‌گویند باب افتعال در پنج معنا استعمال می‌شود:

1. مطاوعة الفعل و قبوله جمعه فاجتمع. و می‌گویند غالب در باب افتعال مطاوعة الفعل است.
2. أخذ الشيء است إحتبذ یعنی نان را گرفت نه نان را پخت.
3. مبالغه، اکتسب أى بالغ فى الكسب.
4. ثلاثی مجرد مانند إجتذب أى جذب.
5. به معنای باب تفاعل، اختصموا أى تخاصموا.

اجتهاد چنانکه مرحوم آخوند می‌فرمایند اگر به معنای تحمل المشقة و قبول المشقة بیاید از جهد به معنای مشقت گرفته شده و باب افتعال میشود مطاوعة ثلاثی مجرد و اصل و غالب در باب افتعال هم همین است که قبول المشقة باشد.

اگر اجتهاد به معنای بذل الوسع باشد اجتهاد باید به معنای ثلاثی مجرد باشد به معنای جهد و کوشش، و محققان از لغویان اجتهاد را به معنای ثلاثی مجرد نگرفته‌اند. یا باید اجتهاد مبالغه در ثلاثی مجرد باشد یعنی بذل کمال جده و باز لغویان خبیر اجتهاد را برای مبالغه ثلاثی مجرد ذکر نکرده‌اند.

بله مرحوم طریحی در مجمع البحرین فرموده اجتهاد المبالغة فی الجهد که مبالغه ثلاثی مجرد باشد اما بارها اشاره کرده‌ایم تحلیل‌های مرحوم طریحی از لغت قابل قبول نیست چون تحت تأثیر فقه است.

لذا مثل ابن فارس در معجم مقاییس اللغة اصل ماده جهد را به معنای مشقت می‌گیرد و باب افتعال غالب معنایش مطاوعة الفعل است لذا با این نگاه اجتهاد در لغت به همان معنای تحمل الجهد و المشقة است.

قابل توجه است که محقق محشی قوانین [2] مرحوم سید علی میگویند جهد به معنای وسع اصلا از آن اشتقاق به باب افتعال وجود ندارد و ظاهرا کلامشان صحیح است. لذا اجتهاد لغتا تحمل المشقة است.

تعریف اصطلاحی اجتهاد

قبل از بیان تعاریف اصطلاحی اجتهاد دو سؤال باید پاسخ داده شود:

سؤال اول: چه نیازی به تعریف اجتهاد داریم؟

مرحوم ایروانی محقق محشی مکاسب و کفایه در کتاب الأصول فی علم الأصول [3] در ابتدای رساله اجتهاد و تقلید می‌گویند: لفظ الاجتهاد بیس موضوعا لحکم من الأحکام فی لسان الأدلة لیبتمنا تعریفه، فالأولی صرف الوقت إلی التعرّض لحال المجتهدین، و أنّه هل يجوز تقلید المجتهد الانسدادي أم لا؟

می‌فرمایند: ما موضوعی را باید تعریف و بازشناسی کنیم که در لسان أدله اثر شرعی بر آن مترتب شده باشد و موضوع اجتهاد در هیچ دلیلی اثر شرعی بر آن مترتب نشده تا بحث کنیم از تعریف اجتهاد.

پاسخ: اجتهاد موضوع چندین حکم شرعی

صحیح است که در هیچ روایتی کلمه اجتهاد به عنوان موضوع حکم شرعی واقع نشده بلکه این اصطلاح در کتب اصولی شیعه از قرن هفتم تداول پیدا کرده لکن در روایاتمان کما سیجیء مفصلا عناوینی داریم که روی حدیثنا یا نظر فی حلالنا و حرامنا، عرف احکامنا، تحلیل خواهیم کرد این عناوین ممکن نیست بر کسی منطبق شود بدون بذل وسع و تحمل مشقت و ثبوت ملکه استنباط.

این معرفت و نظر در احکام مرادف است یا ملازم است با کلمه اجتهاد لذا علماء به جای اینکه تعابیری مانند: عرف احکامنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و روی حدیثنا یا کلمه إفتاء را استفاده کنند به یک کلمه اوضح و خلاصه تر از این تعبیر می‌کنند که اجتهاد یا مجتهد باشد.

لذا کلمه اجتهاد و مجتهد موضوع است برای آثار شرعیه مهمی مانند:

آیا تقلید عامی از مجتهد جایز است؟

آیا تقلید من الغير بر مجتهد حرام است؟

آیا تصدی منصب قضاء بر مجتهد جایز است؟

آیا در حاکمیت و ولایت علی الناس اجتهاد شرط است؟

با ترتب این آثار شرعیه بر عنوان مجتهد، بازشناسی و تعریف این موضوع برای فقیه و اصولی لازم است تا بداند این آثار شرعیه بر چه عنوانی مترتب می‌شود.

سؤال دوم: آیا تعریف اجتهاد ممکن است؟

اشاره به نظریه ای است از مرحوم آخوند که در بسیاری از مباحث اصولی از جمله اجتهاد و تقلید این نظریه را در آغاز مباحث و در مقام تعریف برخی از عناوین و ماهیات مطرح می‌فرمایند که تعاریف لفظی و شرح الإسمی است زیرا تعریف حقیقی اشیاء و ماهیات ممکن نیست.

پاسخ: نه تنها ممکن بلکه لازم است.

ما در مباحث اصولی گذشته با ذکر مقدماتی گفتیم اصل این نظریه از مرحوم ابن سینا [4] است در رساله حدودشان که قائل اند تعریف حقیقی اشیاء به اقسام اربعه اش ممکن نیست حد تام و ناقص و رسم تام و ناقص. هر چند بعض فلاسفه فقط تعریف به حد تام را متعذر می‌دانند.

ما تحلیل کردیم و دو دلیل ایشان را بر این مدعا اشاره کردیم اشکالات محقق اصفهانی را بر این مدعا توضیح دادیم و گفتیم در امور متأمله فی الجملة تعاریف حقیقی متعذر نیست و در امور اعتباریه و ماهیات اختراعیه بلاشبیه تمییز ماهیت با استفاده از خصوصیات موجود در کلام مخترع و معتبر ممکن است و ادعای استحاله شناخت ماهیات اعتباریه بدون دلیل است. علاوه بر اینکه گفته‌ایم اگر این ماهیات مخترعه و این موضوعات قابل تعریف نیست پس قابل تمیز از غیرشان نیست و اگر مکلف قدرت تشخیص و تمییز این موضوع از موضوع دیگر را ندارد تعلق حکم به آن از ناحیه شارع قبیح است. موضوعی را که مکلف قدرت بازشناسی و تمییزش از غیرش را ندارد شارع نمی‌تواند آن را موضوع برای حکم شرعی قرار دهد.

بعد از پاسخ به این دو سؤال در مقام تعریف اصطلاحی اجتهاد که اشاره شد هم ممکن است و هم لازم است چون اثر شرعی بر آن مترتب می‌شود می‌گوییم اجتهاد را علماء، شیعه و سنه از یک جهت سه نگاه متفاوت در تعریفش دارند که باید تحلیل کنیم:

تعریف اول: أنه فعلٌ من أفعال المجتهد، بذل الوسع و استفراغ الوسع هم فعلی مانند سایر فعلهای مجتهد است.

تعریف دوم: اجتهاد را به عنوان یک ملکه و حالت نفسانی تعریف میکند.

تعریف سوم: ترکیبی از دو تعریف قبل است که اجتهاد را فعل ناشی از ملکه می‌داند.

ما تفاوت بین این سه دیدگاه را بررسی کنیم تا بعد به سایر خصوصیات در تعریف اجتهاد برسیم.

[1]. جلسه اول، چهارشنبه، 97.12.01.

[2]. الحاشية على قوانين الأصول، از مرحوم سيد علی موسوی قزوینی (م 1297 هـ)، (چاپ قدیم)، ج 2، ص 121 (با چاپ دیگر ج 2، ص 98): من الجهد بالفتح للمشقة على ما عن الفراء من الفرق بين المفتوح فجعله للمشقة و المضموم فجعله للوسع و الطاقة خلافا للاكثر فجعله مفتوحا و مضموما للوسع و الطاقة و لو اعتبر الاجتهاد ماخوذا من هذا المعنى كان بمعنى بذل الوسع و الطاقة و الانسب بقاعدة النقل اعتبار نقله من هذا المعنى الى ما سيذكره من المعنى الاصطلاحي و الفرق انه على هذا الاعتبار يكون من باب النقل من العام الى الخاص و على ما اعتبره يكون من اللازم العام الى ملزومه لأن استفراغ الوسع في تحصيل الظن بالحكم الشرعي يستلزم تحمّل المشقة و كانّ عدوله كجماعة عن هذا الاعتبار مع أنّه انسب بناء منهم على عدم مجيئ الافتعال لغة من الجهد بمعنى الوسع و الطاقة فتدبر

[3]. الأصول في علم الأصول، ج 2، ص 461: لفظ الاجتهاد ليس موضوعا لحكم من الأحكام في لسان الأدلة ليهتمنا تعريفه، فالأولى صرف الوقت إلى التعرّض لحال المجتهدين، و أنّه هل يجوز تقليد المجتهد الانسدادي أم لا؟

[4]. الحدود، ج 1، ص 231: أمّا بعد، فإنّ أصدقائي سألوني أن أُملي عليهم حدود أشياء يطالبونني بتحديدّها فاستعفيت من ذلك، علما بأنّه كالامر المتعذر على البشر سواء كان تحديدا أو رسما، و أنّ المقدم على هذا بجرأة و ثقة لتحقيق أن يكون أتي من جهة الجهل بالمواضع التي منها تفسد الرسوم و الحدود. فلم يمنعهم ذلك؛ بل ألخوا علي بمساعدتي إياهم، و زادوا علي اقتراحا آخر و هو ان ادّلبهم على مواضع الزلل التي في الحدود. و انا، الآن، مساعدهم على ملتسمهم، و معترف بقصوري عن بلوغ الحقّ فيما يلتمسون مني، و خصوصا على الارتجال و البديهة. الا اني استعين بالله واهب العقل، فأضع ما يحضرني على سبيل التذكير حتى اذا اتّفق لبعض المشاركين مواب و اصلاح الحق به.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

سه تعریف برای اجتهاد ذکر شد.

بررسی تعریف اول: بذل یا استفراغ الوسع (فعل مجتهد)

گروه اول که اجتهاد را فعلی از افعال مکلف می‌دانند در متعلق این فعل هم اختلاف دارند:

دیدگاه‌ها در متعلق فعل مجتهد:

متعلق فعل مجتهد چند دیدگاه است بعضی متعلق این فعل را ظن به حکم شرعی، بعضی علم به حکم شرعی و بعضی الحجة على الحكم الشرعی میدانند:

دیدگاه اول: ظن به حکم شرعی

مانند مرحوم علامه در نهاية الوصول الى علم الاصول [2] اجتهاد را استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی می‌دانند. جرجانی در التعریفات [3]، ابن حجب در مختصر المنتهی و عالم معاصر زیدی در رسالة الاجتهاد و دوره فی التجدید می‌گویند اجتهاد استفراغ وسع در استنباط حکم شرعی ظنی است.

ما فعلا از این نگاه اشکال می‌کنیم که چرا ظن را متعلق گرفته‌اند اینکه ملکه است یا فعل است بعدا می‌پردازیم.

آقایانی که ظن را در تعریف اجتهاد أخذ کرده اند آیا ظن بما هو صفة نفسانی که قائم به نفس است در تعریف اجتهاد أخذ شده یا ظن بما أنه فرد من افراد الحجة در تعریف اجتهاد أخذ شده:

اگر ظن بما هو صفة نفسانی است تعریفشان نه جامع است نه مانع.

جامع نیست زیرا می‌گویند نهایت تلاش در راه استنباط حکم ظنی یا ظن به حکم اجتهاد است بنابراین اگر فقیه نهایت تلاشش را بکار برد در استنباط احکام و علم به حکم پیدا کرد این اجتهاد نیست؟ یا فقیه تلاش کرد به حکم شرعی نرسید بلکه به وظیفه عملیه رسید دیگر اجتهاد نیست؟

تعریف مانع هم نیست چون شامل می‌شود تلاش برای استنباط حکم شرعی را از ظنون غیر معتبر این هم باید اجتهاد باشد در حالی که نیست.

و اگر مراد ظن است بما هو حجة نه مطلق الظن که صفت نفسانی است تعریف جامع افراد نیست چون بذل وسع اگر منجر شد به علم به احکام شرعیه نامش اجتهاد نیست، اگر منجر شد به وصول به وظائف عملیه نامش اجتهاد نیست.

لذا اینکه ظن به حکم شرعی را در تعریف أخذ کنیم مشکل دارد.

مرحوم خوئی در مصباح الأصول [4] می‌فرمایند اگر اهل سنت ظن به حکم شرعی را در تعریف اجتهاد أخذ کنند بر آنها حرجی نیست طبق مبنای خودشان زیرا آنان ظنون حاصل از استحسانات و استقراء و قیاس و و ما اضافه می‌کنیم سد ذرایع و مصالح مرسله را معتبر می‌دانند. عرض می‌کنیم: قبول داریم اهل سنت به ظنونی عمل می‌کنند که امامیه به آنها معتقد نیست اما این مجوز نمی‌شود که اهل سنت در تعریف اجتهاد ظن به حکم شرعی را أخذ کنند و باز هم اشکال به آنان وارد است زیرا:

اولا: آنان هم مواردی از احکام فقهیه دارند که فقیه بذل وسع می‌کند و علم به حکم شرعی پیدا می‌کند این را که بدون شبهه دارند لذا باید این موارد از تعریف اجتهاد خارج باشد.

ثانیا: صحیح است که آنان ظنونی را حجت می‌دانند اما چون به نظر خودشان دلیل بر حجیت این ظنون مانند قیاس و استحسان و مصالح مرسله و سد ذرایع دارند، در عین حال آنان هم تصریح دارند بعضی از ظنون حجت نیست، مثلا فقهی بذل وسع کند و تلاش کند نظر فقیه دیگر را در یک مسأله شرعی به دست آورد و ظن به حکم شرعی پیدا کند اهل سنت هم می‌گویند نظر این مجتهد برای مجتهد دیگر حجت نیست هر چند ظن به حکم شرعی پیدا کند لذا اهل سنت هم اگر ظن به حکم شرعی را در تعریف اجتهاد أخذ کنند اشکال به آنان وارد است.

دیدگاه دوم: علم به حکم شرعی

بعضی آنان که اجتهاد را فعل دانسته‌اند، متعلقش را علم به حکم شرعی می‌دانند مانند غزالی در المستصفی [5] می‌گوید بذل الفقیه وسعه فی طلب العلم بالأحكام الشرعية. اجتهاد آن است که فقیه تلاش کند در راه طلب علم به حکم شرعی.

اشکالش روشن است جامع افراد نیست زیرا اگر عالمی یقین دارد در معظم فقه دلیل علمی بر حکم شرعی ندارد، و بذل وسع کند در طلب ظن به حکم شرعی طبق این تعریف نباید اجتهاد باشد.

دیدگاه سوم: تحصیل حجت بر حکم شرعی

علماء شیعه آنانکه اجتهاد را به فعل تفسیر می‌کنند متعلقش را نه ظن می‌دانند نه علم بلکه می‌گویند تلاش در راه تحصیل حجت بر حکم شرعی است.

مرحوم خوئی^[6] از کسانی هستند که اجتهاد را نه به عنوان ملکه یا فعل ناشی از ملکه بلکه اجتهاد را به فعل تعریف می‌کنند و متعلقش هم حجت بر حکم شرعی است یا حجت بر وظیفه عملیه. لذا اینگونه اجتهاد را تعریف می‌کنند که استفراغ الوسع فی تحصیل الحجة علی الأحکام الشرعیة أو تعیین الوظیفه عند عدم الوصول الیها.

عرض می‌کنیم: در این تعریف مرحوم خوئی حداقل دو اشکال وجود دارد:

اشکال اول: اشکال عمده که بعداً تحلیل می‌کنیم این است که چرا اجتهاد را به ملکه تفسیر نکردید. این نکته را ذیل تعریف دوم بررسی می‌کنیم.

اشکال دوم: علی فرض تسلیم اینکه درست است اجتهاد را به فعل تعریف کنیم و بازشناسی کنیم اما مشکل این است که این تعریف مرحوم خوئی شامل مقلد هم می‌شود زیرا مکانیزم تقلید چنانکه در جای خودش اشاره می‌شود این است که هر مقلدی به حکم عقل برای تقلیدش یک حجت و دلیل دارد، می‌گوید عقل حکم می‌کند رجوع به خبره در اموری که انسان عالم به آن امور نیست لازم است. خبره در احکام شرعیه مجتهد است، علم دارد مجتهد حجت بین او و خدا است، لذا بذل وسع می‌کند برای تحصیل فتوای مجتهد که حجت بر حکم شرعی است، پس مقلد هم بذل الوسع می‌کند فی تحصیل الحجة علی الأحکام الشرعیة.

یکی از ابرز تلامذه مرحوم خوئی در دروس فی مسائل علم الاصول^[7] برای دفع این اشکال یک قیدی را برای این تعریف مطرح می‌کنند که این اشکال وارد نشود می‌فرمایند اجتهاد تحصیل الحجة التفصیلیة علی الحكم الشرعی الفرعی. مقلد یک حجت اجمالیه دارد برای همه احکام شرعیه اش که آن حجت اجمالیه رجوع به خبره است، لذا حجت اجمالی بر احکام شرعیه را این محقق می‌فرماید اجتهاد نیست بلکه حجت تفصیلی بر احکام شرعیه اجتهاد است.

این اشکال را این محقق برطرف کرده است لکن اشکال عمده این است که چرا اجتهاد را به فعل تعریف می‌کنید و خود این محقق رحمه الله در آغاز، اجتهاد را به فعل تعریف می‌کنند گویا محور بحث در فعل مجتهد است بعد می‌فرمایند من له ملکه الاجتهاد علی ما ذکر هل یتعین علیه الاجتهاد باستفراغ وسعه فی الوقائع التي یحرز الابتلاء بها أو یحتمل ابتلاءه بها، أو أنه یجوز له ترکها و الأخذ بالتقلید فیها ممن أحرز فيه اجتماع شرائط التقليد عنه.

سؤال ما این است که اگر اجتهاد به معنای ملکه اثر دارد چرا در تعریف به گونه ای تعریف نمی‌کنید اجتهاد که شامل ذو الملکه هم بشود هر چند این اجتهادش را اعمال نکرده باشد.

نتیجه اینکه اولاً جمعی از علماء، سنة و شیعة اجتهاد را به فعل مجتهد تفسیر می‌کنند، ما این را قبول نداریم و به گونه دیگر اجتهاد را باید تعریف کنیم اما اگر قبول کنیم اجتهاد فعل المکلف است متعلق این فعل چیست بعضی گفته اند ظن به حکم شرعی است که رد کردیم بعضی گفتند علم به حکم شرعی که جامع نبود و اگر کسی بخواهد اجتهاد را به فعل تعریف کند تعریف مرحوم خوئی با اضافه کردن قید حجت تفصیلیه از این نگاه بهترین تعریف اجتهاد خواهد بود.

بررسی سایر تعاریف اجتهاد خواهد آمد إن شاء الله.

[1]. جلسه دوم، چهارشنبه، 97.12.08. جلسه قبل به مناسبت ولادت حرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها تعطیل بود.

[2]. نهایة الوصول إلى علم الاصول، (مؤسسه امام صادق علیه السلام)، ج 5، ص 167، الاجتهاد لغة عبارة عن استفراغ الوسع في تحقیق أمر من الأمور مستلزم للكلفة و المشقة، يقال اجتهد في حمل الثقیل أي استفرغ وسعه فيه، و لا يقال: اجتهد في حمل النواة. و أما في عرف الفقهاء فهو: استفراغ الوسع في طلب الظن بشيء من الأحکام الشرعیة بحيث ینتفی اللوم عنه بسبب التقصیر. فاستفراغ الوسع كالجنس

للمعنى اللغوي و الاصطلاحى و ما بعده مميّز للمعنى الأصولي عن اللغوي. و إنّما قلنا: «في طلب الظن» ليخرج الأحكام القطعية. و قولنا: «بشيء» من الأحكام الشرعية» ليخرج الاجتهاد في الأمور العقلية. و قولنا: «بحيث ينتفي اللوم بسبب التقصير» ليخرج اجتهاد المقصّر مع إمكان المزيد عليه، فإنّه لا يعد في الاصطلاح اجتهادا معتبرا.

[3]. التعريفات، ص 10: الاجتهاد: في اللغة بذل الوسع، وفي الاصطلاح: است فراغ الفقيه الوسع ليحصل له ظنٌ بحكم شرعي.

[4]. مصباح الأصول، ج 3، ص 434: نعم يصح التعريف المذكور على أصول العامة من وجوب العمل بالظنون الحاصلة من الاستحسانات و الاستقراء و القياس و نحوها.

[5]. المستصفى، ص 342 (چاپ ديگر: ج 2، ص 350): الاجتهاد : وهو عبارة عن بذل المجهود واست فراغ الوسع في فعل من الافعال ولا يستعمل إلا فيما فيه كلفة وجهد فيقال اجتهد في حمل حجر الرخا ولا يقال اجتهد في حمل خردلة لكن صار اللفظ في عرف العلماء مخصوصا ببذل المجتهد وسعه في طلب العلم بأحكام الشريعة والاجتهاد التام أن يبذل الوسع في الطلب بحيث يحس من نفسه بالعجز عن مزيد طلب .

[6]. مصباح الأصول، ج 3، ص 435: الصحيح أن يعرف الاجتهاد باست فراغ الوسع في تحصيل الحجة على الأحكام الشرعية أو تعيين الوظيفة عند عدم الوصول إليها. و الاجتهاد بهذا المعنى مما لا مناص عن الالتزام به للأخباري و الأصولي، فلا وجه لاستيحاش الاخباري عنه. غاية الأمر أنه ينازع في حجية ما يراه الأصولي حجة، و هو لا يضر في الاتفاق على صحته بالمعنى الذي ذكرناه. و لعل النزاع - بين الاخباري و الأصولي في صحة الاجتهاد و عدمها - لفظي، لما ذكرناه من أن استنكار الأخباري راجع إلى الاجتهاد بمعنى تحصيل الظن بالحكم الشرعي، و إثبات الأصول راجع إلى الاجتهاد بمعنى تحصيل الحجة القطعية على الأحكام الشرعية.

[7]. مرحوم آية تبرىزى در دروس فى مسائل علم الأصول، ج 6، ص 224: يخطر بالبال أنّ إضافة است فراغ الوسع في التعريف بلا طائل، فإنّه لو قيل بأن الاجتهاد هو تحصيل الحجة على الحكم الشرعي الفرعي الكلّي لكان أخصر، اللهم إلا أن يقال إنّ الإضافة للاحتراز عن تقليد العامي أي تعلّم الفتوى ليستند إليه في مقام العمل، فإنّه أيضا من تحصيل الحجة على الحكم الشرعي الفرعي الكلّي، و لكن لا يكون التحصيل باست فراغ الوسع و صرف الطاقة، و إن قيل إنّ الاجتهاد هو تحصيل الحجة التفصيليّة على الحكم الشرعي الفرعي لم يرد ذلك و كان أخصر.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

بررسی تعریف سوم: تعریف اجتهاد به ملکه

گفتم جمعی از علماء اجتهاد را تعریف می کنند به فعل مجتهد و تحصيل الحجه، سؤال این است که چرا این گروه از علماء تعریف اجتهاد به ملکه را قبول ندارند. چند اشکال در نظر این اعلام از جمله مرحوم خوئی، محقق اصفهانی و محقق عراقی باعث عدم قبول شده.

اشکال اول:

گفته شده اجتهاد مصدر است و به معنای خود استنباط حکم است که استنباط فعلی از افعال است و ملکه کیف نفسانی است از مقوله کیف است و تعریف مقوله ای به مقوله دیگر صحیح نیست زیرا تعریف مباین به مباین و غلط است.

اشکال دوم:

مرحوم عراقی در نهاية الأفكار ج 4، ص 217 می فرماید مبدأی که ضمن هیئات وجود دارد ظهور دارد در فعلیت مثلا ضارب من له فعلية الضرب است نه من له قوة یقتدر بها على الضرب. لذا مبدأ اجتهاد هم که در مجتهد أخذ می شود ظهور دارد در استنباط بالفعل از أدله نه مجرد ملکه.

عرض می کنیم: برای پاسخ از این دو اشکال یک مقدمه بیان می کنیم:

مقدمه ادبی: تفاوت مصدر و اسم مصدر

مصدر اسمی است که مشتمل بر ماده ای است دال بر حدث و هیئتی که کشف می کند از انتساب حدث به ذات به نسبت تقييدیه ناقصه در مقابل فعل که در آن نسبت تامه است، به عبارت دیگر همه مشتقات چه اسمی و چه فعلی ربط الحدث و نسبة الحدث إلى الذات است و نهایتا این نسبت مختلف است که اسم فاعل یک نسبت و اسم مفعول یک نسبت و هکذا.

اما اسم مصدر اسمی است که دال بر حدث خالص بدون لحاظ نسبت به چیزی یا به شخصی است. به تعبیر تهانوی در کشاف اصطلاحات الفنون مدلول مصدر ایجاد الحدث یا تکوین الحدث است و مدلول اسم مصدر ما یترتب علیه است حمد به معنای مصدری ستودن و به معنای اسم مصدری ستایش است. معنای مصدری از مقوله فعل یا انفعال است به تعبیر فلاسفه قارّ الذات نیست اما اسم مصدر هیئت قارّة مترتب بر مصدر است و در موارد کثیره اسم مصدر کیف نفسانی است، در زبان عربی در بسیاری از موارد تعبیر از مصدر و اسم مصدر به میغده واحده است، اگر انتساب در آن لحاظ شود مصدر است و اگر مجرد از انتساب باشد میشود اسم مصدر. احل الله البیع، حرم الربا، کتب علیکم الصیام.

ضمن مقدمه اشاره می‌کنیم مشتقات وصفی چند نوع‌اند، در بعض مشتقات مبدأ به نحو فعلیت اخذ شده، ضارب من له فعلیة الضرب است. بعض مشتقات مبدأش حرفه و صنعت و ملکه است، طبیب من له قوة الطبابة است نه کسی که بالفعل مشغول طبابت باشد، نقاش و نجار هم هکذا، بعض مشتقات هر دو حالت را دارند به مناسبت حکم و موضوع معلوم می‌شود، زید قاتل یعنی مبدأ را دارد به نحو فعلیت، سم قاتل یعنی مبدأ را دارد به نحو قوه و شأنت.

بعد مقدمه

مجتهد وقتی اطلاق می‌شود دو اطلاق می‌تواند داشته باشد گاهی مبدأ در آن به معنای فعلیت اخذ می‌شود، کسی که الآن کوشش کننده و مشغول تحصیل حجت است، و گاهی مبدأ به عنوان ملکه و قوه در آن اخذ می‌شود و مجتهد یعنی کسی که قوه اجتهاد و استنباط را دارد، اگر مبدأ به معنای اسم مصدری من له ملکه الاجتهاد اخذ شود از مقوله فعل نیست بلکه خودش کیف نفسانی است لذا این اجتهاد را اگر کسی به ملکه تعریف کند، تعریف مقوله‌ای به مقوله مباین نیست بلکه تعریف کرده مقوله‌ای را به خودش لذا اشکال اول وارد نمی‌شود.

اشکال دوم هم دفع می‌شود زیرا این که مرحوم عراقی فرمودند مبدأها ظهور در فعلیت دارند به چه دلیل است، مبادی مختلف است بعضی ظهور در فعلیت دارد مانند ضارب و بعضی ظهور در فعلیت ندارد مانند طبیب و نجار، بعضی محتمل الأمرین است و به مناسبت حکم و موضوع روشن می‌شود مانند قاتل، چه اشکالی دارد اجتهاد هم اینگونه باشد که مناسبت حکم و موضوع معین کند به معنای فعلیت است یا نه.

اشکال سوم:

محقق اصفهانی در رساله اجتهاد و تقلید ص 3 و در نهاية الدراية (چاپ قدیم)، ج 3، ص 191 و به همین اشکال مرحوم علامه طباطبائی در تعلیقه بر کفایه اشاره دارند که در مدارک ما از آیات و روایات چنانکه بحث خواهیم کرد عنوان اجتهاد نیامده است و عناوینی که حکم بر آنها مترتب شده راوی الحدیث، العارف بالأحكام، الناظر الى الحلال و الحرام، المتفقه فی الدین، اجتهاد مرآة به این عناوین است، ما به جای این عناوین خودمان این کلمه را گذاشته‌ایم که این عناوین ظهور در فعلیت دارد راوی الحدیث یعنی کسی که بالفعل راوی حدیث است، الناظر الى الحلال و الحرام یعنی کسی که نظر دارد به حلال و حرام، متفقه فی الدین یعنی کسی که بالفعل استنباط احکام کرده است، لذا این عناوین شامل ملکه نمی‌شود، سپس نتیجه می‌گیرند اجتهاد به معنای ملکه موضوع هیچ اثر شرعی نیست لذا ما اجتهاد را که می‌خواهیم تعریف کنیم، اجتهاد فعلی را باید تعریف کنیم که اثر شرعی دارد.

عرض می‌کنیم: اگر این ادعای اخیر صحیح باشد اشکال وارد است که اجتهاد به معنای ملکه موضوع اثر شرعی نیست و نیازی به تعریف آن نداریم، لکن اجتهاد به معنای قوه و ملکه موضوع اثر شرعی است و خود آقایان بحث می‌کنند کسی که ملکه اجتهاد دارد و اعمال نکرده این ملکه را آیا مجاز به تقلید از غیر هست؟ پس اجتهاد به معنای ملکه هم موضوع حکم و اثر شرعی است و وجهی ندارد اجتهاد به معنای ملکه مهمل باشد. پس اگر اجتهاد را به معنای تحصیل الحجة الفعلية بگیریم که جمعی می‌گویند اجتهاد به معنای ملکه از این تعریف خارج می‌شود.

اما اگر عکس آن مشی کنیم و اجتهاد را تعریف کنیم به من له ملکه الاستنباط بدون نظر به جهت فعلیت، همه اقسام داخل می‌شود و می‌گوییم من له ملکه الاجتهاد گاهی اعمال ملکه کرده است شده مجتهد فعلی، باید ببینیم چه آثاری دارد. گاهی من له ملکه الاجتهاد اعمال ملکه نکرده و آثاری دارد آیا واجب است اعمال ملکه یا مجاز به تقلید است؟

پس اشکال سوم هم که محقق اصفهانی و جمعی از اعلام مطرح می‌کنند وارد نیست و من له ملکه الاجتهاد اثر شرعی دارد لذا باید در تعریف اخذ شود.

عجیب است از تلمید محقق مرحوم خوئی رحمه الله در کتاب دروس فی علم الأصول [2] که مانند استادشان مرحوم خوئی اجتہاد را به تحصیل الحجة و به معنای فعلیت تعریف می‌کنند، چند خط بعد می‌فرمایند من له ملکہ الاجتہاد هل يتعیّن علیه الاجتہاد الفعلى أم لا؟ شما که بر اجتہاد به معنای ملکہ اثر مترتب کردید پس چرا در تعریف أخذ نمی‌کنید.

همچنین مرحوم عراقی در نہایۃ الأفكار [3] اجتہاد را به فعلیت تعریف میکنند بعد می‌گویند اجتہاد دو قسم است مطلق و تجزی سپس می‌گویند اجتہاد مطلق آن است که گاهی فرد ملکہ‌ای دارد که قدرت بر استنباط همه احکام دارد و گاهی قدرت بر استنباط بعض احکام دارد. پس از همان ابتدا اجتہاد را به ملکہ تعریف کنید.

اشکال چهارم: مرحوم خوئی در مصباح الاصول [4] اشکال چهارمی دارند که مراجعه کنید و پاسخ از آن روشن است.

پس اجتہاد اگر بخواهد مقسم برای اقسام متصوره باشد، اجتہاد به معنای ملکہ را باید تعریف کنیم تا هم شامل همه اقسام شود هم شامل موضوعاتی شود که آثار شرعیہ بر آنها مترتب است، دو سؤال پیرامونی را باید بعدا پاسخ دهیم و هویت و موضوع بحث شکل می‌گیرد:

سؤال اول: آنانکه اجتہاد را به ملکہ تعریف می‌کنند دو گرایش دارند بعضی می‌گویند اجتہاد قوۃ قدسیۃ و بعضی از اعلام قید قدسیۃ را نمی‌آورند. وجود و عدم این قید به چه جهت است؟

سؤال دوم: قبلا هم اشاره کردیم بعض اعلام اجتہاد را به فعل صادر از ملکہ تعریف می‌کنند، علتش روشن است که گاهی انسان فعلی را انجام می‌دهد ناشی از ملکہ فی النفس نیست، پدر غافل میشود و پسر ماشین را روشن میکند و رانندگی میکند و به دیوار می‌زند، این ناشی از ملکہ نیست گاهی هم تمرین کرده و میتواند به راحتی رانندگی کند، اگر اجتہاد فعل ناشی از ملکہ باشد یک خصوصیت و اشکالی دارد چنین تعریفی که خواهد آمد.

[1]. جلسه سوم، سه‌شنبه، 97.12.21.

[2]. دروس فی علم الأصول، ج 5، ص 124

[3]. نہایۃ الأفكار ج 4، ص

[4]. مصباح الاصول ج 3 ص 436

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

در مباحث اجتہاد و تقلید گفتیم تعریف اجتہاد به من له ملکہ الاستنباط اثر شرعی دارد و این تعریف لغو نیست کما توهمه بعضٌ لذا در تعریف اجتہاد ملکہ می‌تواند أخذ شود البتہ ملکہ‌ای که لا بشرط عن الفعل هست جمیع اقسام را شامل می‌شود یعنی من له ملکہ الاجتہاد گاهی اِعمال ملکہ می‌کند و آثاری دارد که باید بررسی کنیم و گاهی اِعمال ملکہ نمی‌کند که آنجا هم باید سؤالاتی پاسخ داده شود، لذا تعریف اجتہاد به ملکہ صحیح است.

بررسی قید قدسیۃ

اینجا به نکته ای باید اشاره کرد که بعضی از علماء که اجتہاد را به ملکہ تعریف میکنند یک قیدی را هم اضافه میکنند که ملکہ قدسیۃ یا قوۃ قدسیۃ به تعبیر بعض اعلام مانند شیخ بهائی، فیض کاشانی، محقق قمی و دیگران، این قوۃ قدسیۃ و این قید یا ملکہ قدسیۃ به چه معنا است؟ و آیا باید در تعریف أخذ شود یا نه؟ دو احتمال در تفسیر این کلمه بیان شده است:

احتمال اول: استقامت فهم و دقت نظر

فیض کاشانی در مفاتیح [2] و بعض دیگر این صفت را به معنای استقامت فهم و دقت نظر می‌دانند و مرحوم فیض کاشانی می‌گویند استقامت فهم که عند الأصحاب از آن تعبیر می‌شود به قوۃ قدسیۃ معنایش این است که مجتہد نباید لجوج و عنود و مستبد به رأی و بلید و کم هوش باشد که به دقائق امور توجه نکند.

عرض می‌کنیم: از معدّات اجتهاد است نه ارکان

اگر مقصود از قوه قدسیه این استقامت در فهم باشد ما در بحث مقدمات اجتهاد اشاره می‌کنیم که هر کسی که می‌خواهد به مرحله اجتهاد یا نظریه پردازی در علوم نظری برسد باید واجد هوش سالم باشد که او را به تفکر صحیح برساند. هوش سالمی که بعضی قدماء و متأخرین و روانشناسان می‌گویند ذاتی است اینگونه نیست و در معدّات اجتهاد توضیح می‌دهیم که انسان در آغاز تولدش حیوان بالفعل و انسان بالقوه است عقل، هوش، فکر، فهم و حافظه اگر نقصان ذاتی جسمی نباشد با رشد تدریجی بدن شکوفا می‌شود و جسم در رشد و شکوفایی این فکر و حافظه مؤثر است. امروز پزشکان متخصص می‌گویند اختلال عملی در غده تیروئید سبب تحرکات عصبی و روانی می‌شود که گاهی موجب خمود و بلاهت فرد می‌شود حتی اختلال غده تیروئید در مادر حامله باعث می‌شود ضریب هوشی بچه هم کمتر شود. لذا جسم سالم، بازآموزی و اکتساب در سنین مختلف سبب هوش سالم می‌شود.

اگر مقصود از قوه قدسیه و استقامت فهم به تعبیر امروز این است که فرد استعداد و توانایی فهم مسأله، جمع مدارک و فرضیه سازی، گردآوری اطلاعات پیرامون راه حل‌ها، ارزیابی فرضیه‌ها و اطمینان از صحت یک فرضیه داشته باشد، این معنا از معدّات و مقدمات اجتهاد است و نباید در تعریف اجتهاد بیاید.

احتمال دوم: نور یقذفه الله فی قلب من یشاء

تفسیری است که از کلمات بعضی علماء از جمله مرحوم محقق عراقی در نهایة الأفكار [3] استفاده می‌شود که می‌فرمایند قوه قدسیه به یک اعتبار از مواهب الهیه و نوری است که خداوند می‌افکند فی قلب من یشاء.

عرض می‌کنیم: لا دلیل علیه

اگر مقصود این است که اجتهاد غیر از تحصیل مقدمات و خواندن نحو، صرف، منطق، رجال و اصول و تطبیق قواعد و تسلط بر آنها بعد از اینها یک حالت منتظره است که وقتی اجتهاد پیدا می‌شود غیر از این مقدمات یک قوه قدسیه‌ای است که باید به فرد داده شود تا قدرت بر استنباط احکام شرعی داشته باشد هذا مما لا دلیل علیه.

بلکه خاصیت این علوم مقدّمی که بعداً مواردش توضیح داده می‌شود این است که هر کسی که این علوم را به دقت بخواند تمرین و اعمال نظر داشته باشد، ملکه استنباط برایش حاصل می‌شود مانند سایر علوم نظریه مانند ریاضی، فیزیک و شیمی، لذا مانند محقق اصفهانی [4] تصریح می‌کنند اجتهاد به معنای تحصیل حجة بر حکم ممکن الحصول است برای عادل، فاسق، مؤمن و منافق زیرا سبب این حصول اعمال قوه نظریه است که از إتقان مقدمات پیدا می‌شود بدون حاجت به قوه قدسیه الهیه یا قذف نوری از خداوند در قلب مجتهد.

لذا قوه قدسیه که بعضی در تعریف آورده‌اند اگر مقصودشان تفسیر اول است که از معدّات و مقدمات حصول اجتهاد است و اگر مقصودشان تفسیر دوم است در اجتهاد معتبر نمی‌باشد.

تعریف مختار

لذا به نظر ما اجتهاد قوه علمیه یا تعبیر کنید ملکهٔ ممکن استخدامها فی إقامة الحجة علی الحكم الشرعی او الوظيفة العملية. [5]

اجتهاد و تقلید بحث فقهی یا اصولی؟

آخرین نکته این است که جایگاه اجتهاد و تقلید و رابطه‌اش با مباحث اصولی چه جایگاهی است؟ شما می‌بینید بعضی اعلام در خاتمه مباحث اصول بحث اجتهاد و تقلید دارند و بعضی اعلام در آغاز مباحث فقه عروة الوثقی را ببینید و سایر کتب فقهی از اجتهاد و تقلید بحث میکنند چه جایگاهی دارد این مباحث و رابطه‌شان با مباحث اصولی و فقهی چیست؟

اینجا دو نگاه است یکم: به تعبیر ما جایگاه وجودی، دوم جایگاه تعلیمی از نظر چینش مباحث کجاست و از نظر آموزش کجا باید باشد.

جایگاه وجودی:

نسبت به جایگاه وجودی بعضی از اصولیان مانند صاحب معالم و لعل صاحب قوانین مباحث اجتهاد و تقلید را از مباحث علم اصول می‌دانند و جالب است صاحب معالم مباحث تعادل و تراجیح را به عنوان خاتمه می‌آورند یعنی بیرون از مسائل علم اصول است.

بعض اعلام اصولیان مباحث اجتهاد و تقلید را خارج از مباحث علم اصول می‌دانند و لشدة المناسبة به عنوان خاتمه ذکر می‌کنند مانند مرحوم آخوند در کفایة. می‌گوید اصول مقدمه و مقاصد و خاتمه دارد که خاتمه اجتهاد و تقلید است.

بعض علما مباحث اجتهاد و تقلید را از مباحث علم فقه میدانند.

حق این است که جایگاه وجودی مباحث اجتهاد و تقلید بر دو قسم است:

یک قسم متکفل تنقیح موضوع اجتهاد و معدات اجتهاد است، اجتهاد یعنی چه و معدات و الزامات و بایسته های اجتهاد چیست.

یک قسم از مباحث اجتهاد و تقلید متکفل بیان احکام شرعیه مترتبه بر اجتهاد است.

قسم اول موضوع اجتهاد و اقسام و معدات اجتهاد جزء مسائل علم اصول و علم فقه نیست بلکه مناسبتی دارد با مسائل علم اصول که جایگاه وجودی اش خاتمه مسائل علم اصول است. با این توضیح که کسی که علم اصول و قواعد ممهدة را بیاموزد بعد از تعلم این قواعد اجتهاد برایش حاصل می‌شود پس اجتهاد نتیجه تعلّم این قواعد و ثمره تعلّم این قواعد است لذا ارتباط وثیق با این قواعد دارد و خاتمه اینها شمرده می‌شود.

اما احکام مترتبه بر موضوع اجتهاد مانند جواز تقلید، حرمت عمل به فتوای غیر بدون شبهه این احکام جزء احکام فقهیه است اما احکام فقهیه ای است که بر همه مسائل فقهی مقدم است، یعنی مباحث فقهی از طهارت تا دیات همه شان متوقف است بر احکام مترتب شده بر مجتهد، جواز تقلید و حرمت عمل به فتوای غیر و امثال اینها لذا کسانی که مباحث اجتهاد و تقلید را در خاتمه علم اصول ذکر می‌کنند به جهت آن قسم اول از مباحث است. کسانی که مباحث اجتهاد و تقلید را در آغاز مباحث فقهی مطرح می‌کنند به جهت نگاه به این احکام مترتبه بر اجتهاد است. لذا جایگاه وجودی از نظر چینش خاتمه مباحث علم اصول باشد و آغاز مباحث فقهی باشد مشکل ندارد اما جایگاه آموزشی مباحث اجتهاد و تقلید کجاست این توضیحی دارد که إن شاء الله خواهد آمد.

[1]. جلسه چهارم، چهارشنبه، 98.01.21.

[2]. مفاتیح الشرائع، ج 2، ص: 52؛ و الفقیه من أخذ علمه من النبی صلی الله علیه و آله، أو وصی النبی (ص) اما بالمشافهة من غیر اشتباه أو بالتفقه من الاخبار و الآثار المروية عنهما بالاستنباط و الروية، مع القدرة على ذلك بعد حصول شرائطه المقررة، التي أعظمها استقامة الفهم و جودة النظر المعبر عنهما عند الأصحاب بالقوة القدسية.

[3]. نهاية الأفكار، ج 4، ص 216: ان استخراج الاحكام والوظائف الفعلية من ادلتها لا يكون الا عن قوة راسخة في تنقيح القواعد النظرية واعمالها في مواردھا، عرف بالملكة تارة، وبالقوة القدسية اخرى باعتبار كونها من المواهب الالهية والنور الذي يقذفه الله في قلب من يشاء

[4]. نهاية الدراية، ج 5، ص 465، (چاپ 3 جلدی: ج 3، ص 425: لا يخفى أنه ليست ملكة الاستنباط الا تلك القوة الحاصلة من معرفة ما ذكره ، لا قوة أخرى تسمى بالقوة القدسية وأنها نور يقذفه الله في قلب من يشاء ، فان الاجتهاد - بمعنى " استفرغ الوسع في تحصيل الحجة على الحكم " ممكن الحصول للعدل ، والفاسق والمؤمن والمنافق ، لتسببه عن اعمال القوة النظرية الحاصلة من اتقان العلوم النظرية الدخيلة في تحصيل الحجة على الحكم ، من دون حاجة إلى قوة قدسية الهية أو قذف نور منه تعالى في قلب المستنبط ، وإن كان كل قوة وكمال علمي أو عملي منه تعالى . وتفاوت أرباب العلوم النظرية في جودة الاستنباط وسرعته من ناحية جودة الفهم واتقان المقدمات.

[5]. استاد در این قسمت از بحث نکاتی پیرامون لزوم توفیق الهی و لزوم آن در خدمت به مکتب بیان فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

کلام در جایگاه اجتهاد و تقلید در مباحث فقه و اصول بود. نسبت به جایگاه وجودی اجتهاد و تقلید گفتیم قسمتی از مباحث مناسب با خاتمه علم اصول و قسمتی مناسب با آغاز مباحث فقه است.

جایگاه تعلیمی: آغاز مباحث اصول

جایگاه تعلیمی و آموزشی مباحث هویت شناسی و معدّات اجتهاد مناسب است که در آغاز مباحث علم اصول به عنوان پیش نیاز مطرح شود.

توضیح مطلب: چنانکه در منطق خوانده‌ایم، متقدمان در آغاز هر علمی به عنوان مقدمه و پیش نیاز رؤوس ثمانیه را مطرح می‌کردند که یکی از این رؤوس ثمانیه منفعت و فائده مترتب بر یک علم بود، در علم اصول هم اگر رؤوس ثمانیه که یکی از آنها غرض و فائده مباحث علم اصول است را متعلم بیاموزد دیگر در حقیقت متحیر در مسائل علم اصول نمی‌شود، و غرض غایی تعلم مسائل علم اصول قدرت بر استنباط آراء، احکام و انظار شرعیه است. البته در گذشته که رؤوس ثمانیه در علوم مطرح می‌شد چون رشته خاص علمی طراحی نشده بود پرسشهای پیرامون یک علم را به عنوان رؤوس ثمانیه در آغاز مطرح می‌کردند، اما امروز که یک رشته خاص و مستقل عهده دار پاسخ‌گویی به پرسشهای راجع به یک علم وجود دارد و از آن تعبیر می‌کنند به فلسفه علم، طبیعی است که در علم اصول هم به عنوان یک پیش نیاز مهم برای ورود به علم اصول مباحث مربوط به فلسفه علم باید در آغاز مطرح شود و به این سؤالات پاسخ داده شود که موضوع علم اصول چیست؟ قلمرو این علم کجاست؟ و مرز جدایی این علم با سایر علوم چیست؟ و با چه علومی ارتباط و تعامل دارد؟ از چه علومی تغذیه می‌کند؟ بر چه مبانی و پیش فرضهایی استوار است؟ از چه روشهایی در استدلال برای تبیین و اثبات مسائلی استفاده می‌کند؟ جایگاه این علم بین سایر علوم چیست؟ چه ثمره و نتیجه‌ای برا این علم مترتب است که پاسخش وصول به اجتهاد و استنباط احکام شرعی است آنگاه همینجا باید بحث شود که تعریف، اقسام و معدات اجتهاد چیست. لذا جایگاه تعلیمی مباحث مهم اجتهاد به نظر ما در آغاز علم اصول است. با ذکر این نکته مقام اول که تعریف اجتهاد و جایگاه آن در علوم بود تمام شد.